

فرمودند که با وجود علو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشان را بود در کمال عایت ادب  
 حضرت پیر و شکیبای کهن از بیان اصحاب حضرت خواهم ما چون ایشان نبود و لذا  
 پیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاید عدل این فرموده خوا  
 حاتم الدین آنکه یکی از مقبولان حضرت باقی باشد و در سیره باین فقیر گفت که  
 در آن ایام که حضرت خواججه نهایت اتقافات باین خلیفه عالی در عبادت یعنی شیخ تو  
 داشتند و در توقیر و احترام ایشان بسیار می نمودند و روزی به تقریب مرابطان  
 ایشان فرستادند و درین که بخدمت ایشان آمده گفتند که حضرت پیر و شکیبای ما را طلبید  
 بجز استماع این خبر رنگه بسیار ایشان متغیر شد چون تغییر چهره و خالیان و از عایت  
 خشیت آنظرانی قریب رخشه در ایشان پیدا گشت من با خود افتخار سبحان الله  
 آنکه می شنویم نزد بچکان ایشان بود و پیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس  
 سوره نیز در ساله سید او معارف رقم نمود و اندک که ما بهما رگس بودیم در بلاز مستحق  
 خواججه خود که پیش مردم در بیان ساجد باریان انقباض کردیم و سبب ما  
 نسبت بحضرت خواججه قدس سره آنکه آثار عالی در وجود و سعادت پیدا بود و این  
 بقین میدانست که مثل این صحبت اجتماع و مانند آن تربیت دارد و این  
 زمان آنسر و علی و اله الصلوات و التسلیمات هرگز بوجود نیامده است  
 و شکر این نعمت بجا میاید آورد که اگر چه بشری صحبت خیر البشر علیه و سلمه الله  
 الصلوات و السلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نماندیم و  
 هر کدام را باندازه اعتقاد بهره رسید آنچه کلامه فلا جرم ازین این عایات دیگر  
 اسباب اخذ برکات و پند آنچه و پند تا بجای که حضرت خواججه ایشان فرمودند  
 هر چه از خواججه عالی نسبتهای متعالیه داشتند و لو ای مصدق این کلام بشارت  
 اساس شیخ ابوالعباس را در حق شیخ ابوسعید فرمود که دوش ایشان را رفت همه غضب

این جوان منتهی آمد بهار کوش باوانتی بر فرق فرقان ساسی این فاروقی نژاد و فرزند  
 و کارخانه ارشاد و خود را بحضرت ایشان حواله نمود و تربیت طالبان را با ایشان واگذار نمودند  
 و این رفیق و الی را با حضرت بزرگاست تذکره جوین و دوستان که گرفتار بار و بود  
 بودند چون در مصیبت و ممانعت الاله مقام المعلوم و در بهر صحت فکر و عمل و اقتضا  
 آن نمود که درین برشکال از مقابل بر پهلوان دور افتاده در تحت آفتاب شامود  
 زندگانی نماید انشا الله بزرگوار کی با خبر رسد خوانند صحبت و جماعت امری است  
 محقق چه حاجت با نظار رسد اگر گرفتاریم بر مانا و ک پیدا در نیت سوسن و گل بر  
 کسار مردم آزاد و پیرا است مکتوبه الشریعت با حضرت ایشان بولین بالوقت امر است  
 نموده مدتی باضافات سالکان لیس اندر آن طبعه اشتهال فرمودند و از حواله  
 عظیمه حاصله نمود و ترقیات باران و هم پیرگان بزبان قلم عرضه و امشما به هر  
 بزرگوار نمودند که بعضی ازان عرایض بعد از تمامی این تفصیل در فصل علیحد در  
 خواهد یافت انشا الله تعالی آنرا که شوق دل خواهان آن باشد که تفصیل  
 آن اطلاع یابد که بمطالعه آن عرایض که در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیا  
 ثبت یافته است تا بدو همچنین حضرت خواججه بزرگوار احوال بارانی که بخدمت شریف  
 ایشان در دلی می بوده اند نمایان از حضرت ایشان می پرسیده اند که توجه  
 نموده ترقیات و قابلیتات هر یک را معلوم فرموده از سرهند با ایشان رقم نمایند  
 روزی یکی از خلص اصحاب ایشان بضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصه  
 نموده فرموده اند که انشا الله چون جناب ایشان از سرهند اینجا بایند التماس کنیم  
 که در حق تو توجهات خاصه نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیه رسانند  
 و کذاک و قایق علوم طریق و درجات مقامات بعضی ارباب معرفت و تحقیق  
 را نیز ایشان استفسار میفرموده اند و آنچه درین ابواب حضرت ایشان

بمعرفتی پیدا شده اند موجب اطمینان خاطر عاظر ایشان گردیده محمد کثیر بزبان  
 می آورده اند این مکتوب شریفی نواجه عالیشان که بحضرت ایشان ارسال  
 فرموده اند و واسطه از خط شریفی منقول میگردد و شاهد آن مطالب است نه  
 و بوسندار شاد و اسح و انور باد مسوده رساله که در طریقه خواجگان تمام شده خواه  
 برهان کمال البصر شائقان گردانیدند محمد سبجانه و المنة بغایت عالی است  
 و لطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خوا  
 احراز قدس سر و تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که  
 بر طالع آن لطیفه غایبه مشرف شد در اثبات التماس خاطر آمد که دست چپ  
 یعنی عالم ارواح با ایشان تعلق دارد چون حاضر شد صحبت صنعت حافظه متر  
 گشت که مشارالیه بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت نواجه بودی  
 و طبقه آنکه دیده شود لیکن که چیزی ظاهر گردید و دیگر از سخنان ایشان معنی عصمت  
 مفهوم میشود و این نیز از بعضی خوا بهادر یافته شده که ایشان بحسب خلقت  
 نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم و زیر  
 مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشد مذکوبی کرم نموده آنجا  
 هم دیده شود و ایضا در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه نظر بند از اند  
 که داخل ان مقام شده بنزد اول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند شاید  
 البته که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر در ان مقام شده باشد باری  
 عنایت نمایند و نیک تفتیش نمایند که خصله خاطر نگران است التماس دیگر آنکه  
 در باب فنای بشریت نیز توجه فرمایند که از غیر مقام فنای فی العزیز  
 مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتی که در  
 فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر نیست که همچنان محفوظ باشند و

حاجت بکسب و ظهور فتامی بشریت گذاشته باشد و ایضا جماعتی که در زیر همان  
مقام و حدت محو شده باشد و اگر چه از راه جذب قیومیت یا غیر آن رفته باشد نیز از عو  
بوجود بشریت محفوظ باشد ایضا یک نظری در خانه حیرت که مقام انبیا است  
صلوة الرحمن است بنیاد و علیهم نیز بکنید که در اینجا نیز مقامی خواهد بود که از عود مذکور  
این گرداند ایضا در مقام فناست است نیز نظری که بفرمایند که شاید غیر ازین  
راه ظاهر تفصیل راه دیگر هم داشته باشد و بعضی ازین عزیزان اذان راه  
داخل شده باشند باقی احوال آن متوقف ایشان را بهتر معلوم است چه نویسم  
چندان اسمایی و علامات مقامات ما را معلوم نیست غیر از این نوع توان  
نوشت انشاء الله آنچه مرضی است همان شود و آنچه عاقل و جمیع برادران و عزیز  
پایبندی قبول نمایند مکتوبه العباسی ازین به سبب شهادت و شهادت ازین

خواج و والا مرتبه باین خلیفه عالی منزلت بچوئی رسیده و استماع احوالات  
بندتازده حضرت ایشان با سبب که کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
ازین دو بیت شرفیابین و و گواه این در نما توان بود و دست بس نشسته و بس  
خرابیم اید و دست در سر بر یکدم آنچه اید و دست و هر جا که ترشح تو منیع  
در العطش آبم و نشینم و بران آمدند احوالات تازده که از خصایص مختصا  
استعداد حضرت ایشان بظهور رسیده بشری روایت عاصی از سال  
که بعضی اساتذ از محدثین از ملائذ خود و اخذ حدیث نموده اند حضرت خواج  
بزرگواران احوالات را ازین نامب عالی مقدار خود و اخذ فرمایند حضرت  
ایشان اظهار مافی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان سبک تواضع و انکسار  
گرویده براه سعادت رفتند که بسا دان امتحانے بود و حق  
ایشان و مورث ترک اوئی کرد و لیکن چون الحاح حضرت خواج بپارسید

عدم امتثال امر واجب الاطاعتی میسر می شد تبرک ادب لاجرم حضرت ایشان با او  
و تواضع و احترام تمام بفرض رسانیدند که احوالات حاصله حاضر اند و دعا و دعا  
تمام بحصول آنچه پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بنایت اللہ سبحانه  
آن مطلب بحصول پیوست و حضرت خواجہ بخلص باصحاب رحیمی ازین ماجرا  
در بیان بنیاد بوده اند چنانکه بنده این قصه را با دلیلی تفاوتی از زبان شریف  
شیخ تاج الدین سلمه اللہ شنود که مشارالیه از زبان مبارک حضرت خواجہ نقی منوود و لکن  
در بعضی عرایض حضرت ایشان مرقوم است که عزیز متوقف چنان و چنین اشاره  
بحال آن قدو دار باب کمال است که با مر ایشان از حال ایشان ایشان بپیدا شده  
با جمله معاملات حضرت خواجہ ب حضرت ایشان یعنی انما عنہما بر حاضران گواه ازین ماجرا  
بود که آن شیوه نیاز مندی که مریدان را بچیزان باید آنحضرت باین فلیه فیه بزرگوار خود  
در میان آورده بودند چنانکه در حضور خود سر حلقه اصحاب خود ایشان را داشته و وقت  
حلقه های مراقبه صبح و رواح بعد ایشان را کرده بودند و خود چون سایر مسترشدان  
خود بآن حلقه داخل میشدند چون از حلقه تا آنجلس که حضرت ایشان آنجا بودند  
باز میگشتند چندین گام شیوه قهقری می نهادند رعایت غایت ادب را در پایان  
نیز تا یک کرده بودند که استقبالی و متابعی را که با ایشان می نمودند ب حضرت ایشان  
و با ایشان باران سلوک پیش گیرند بل باصحاب خود فرموده بودند که باطن خود را نیز در حضور  
حضرت ایشان توجه ماندارید از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه اللہ شریف  
تواضعات حضرت خواجہ عالیشان ب حضرت ایشان شنودم که حکایت کرد که روزی  
حضرت ایشان در حجره خود بر عرش خود غنوده بودند ناگاه حضرت خواجہ باقی بآنها بشیوه  
ساز و ایشان بقصد دریافت ایشان به در حجره رسیدند خادم حضرت ایشان  
خواست که حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجہ بمبالغه تمام او را از بیدار کردن

منع فرمودند و همچنان به نیاز و ادب تمام بیرون در نزد یک استخوانه انتظار بیداری  
 حضرت ایشان میگشاید ندلمه بگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند  
 که بیرون در کسبت حضرت خواجہ بادب تمام گفتند که فقیر محمد باقی حضرت ایشان  
 از عرضش خود با اضطراب بر حین بیرون آمده بافتخار و انکسار تمام در خدمت نشستند  
 و نیز مکاتب شریف حضرت خواجہ بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگار  
 فرموده اند نمبر این مقوله است از اینجاست این دور قیام که دو شاہ عدل اند بر  
 مدعا قیام میجو اولی حق سبحانه با علی مرتبه کمال برساند و لا مرض من کاس الکرام  
 نصیب بیگانه نیست آنچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سر  
 میفرموده من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در نوبت بیرون با وجود پیریش مزین  
 من میکرد هرگاه صفت آن بی حدقتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان  
 غذای لوازم طلبگاری نکنند و از هر کجا بوی بشام ایشان رسد در شکی آن نروند  
 اکنون تامل و اجمال مانده از استغنا و تنگی نیازی است موقوف باشناست  
 سه گریخ خواهد ز من سلطان دین خاک بر فرق قناعت بعد ازین به بار  
 نسخ حال و اراده با نیست خدای عزوجل بر آنچه بیاید متمدی گردانا و از  
 عجب و بندار مخلص بنشاد و بقیه المقصود جناب سیادت مآب امیر صالح  
 نیشاپوری سلمه الله انظار طلب نمودند چون وقت مقتضی این نبود تفسیح  
 اوقات ایشان و ادون از مسلمانان نمودند و لاجرم بصحبت شما فرستادند  
 انشاء الله بقدر استعداد و بهره مندی گردند و توجه لطیف کامل با بند و ادعا  
 رقیبه شامیه الله تعالی فقر او ساکین و مانده را از پرکاست بر گردیدگان  
 بدر بانی برسانا و و بد نیست که عرض نیاز مندی بدرگاه ولایت نموده ام  
 آری این یک کلمه را قاصدان صادق حال بتوانند شد اکبر شد این قسم نمود

صورت می بندود و دیگر چه نویسم سخن در و ایشان بحضرت عثمان روشن بگفت بسیار  
 است حکایت او ضاع صوریه بسیار بجا الفرض ما را در خود می باید داشت  
 و از فتول احتراز باید کرد و در عالمی مکتوبه الشرحین بالجملا این صحبت معاند  
 که میان این پیر و این مرید قدس سرما بظهور رسیده کم کسی شنیده و از عجا  
 یب روزگار است و موجب حیرت اولوالابصار و هم شاید فتنای اتم و تعطش کمال  
 خواجہ بزرگوار که در پیش ما که زبده مقربین است و قدوه اخبار و محبین  
 حضرت خواجہ بزرگوار در آخر کار میفرموده اند که در او اثر ما را از اثر صحبت فلان  
 و اشاره بحضرت ایشان نموده اند معلوم است که توحید کوچ تنگ بوده و تو  
 آن شاه راه وسیع و اندک علم بحقیقه کلامه در سفر سوم که حضرت ایشان از سر  
 بلا است آن خواجہ صفا کیشا رسیده اند فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار  
 ظاهر میشود و امید حیات کمتر مانده و فرزندان بر خود و خواجہ عبید الله و خواجہ  
 محمد عبید الله را که آن دم شیر فوازه بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس  
 توجہ و رخصت آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار با هر  
 ایشان توجہات علیہ و رخصت پیر زاد با فرموده اند چنانکه اثر آن توجہ بحضرت خواجہ  
 نیز ظاهر شده است و نیز فرموده اند و در حق والدات آنها غائبانه توجہ نموده اند  
 چنانکه در ذکر حضرت محمد زاده ما منقولاً عن مکتوبه الشریفین اشاره بآن رفت  
 و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجہ در و ایشان در حق حضرت  
 ایشان بظهور پیوسته پیش از آنست که تخریر گنج چندی از ان بزرگاشته می آید  
 روزی فرموده اند که ایشان از کمال مردان و محبوبان اند وقت دیگر فرموده اند  
 که امروز در زیر فلک ازین طائفه علیہ چون ایشان نیست وقتی دیگر بزبان  
 مبارک رانده اند بعد از صحابه و کمل تابعین و مجتهدین چون ایشان معدودند

از اخص الخواص منظره آمد و نیز فرموده اند که ما درین سه چهار سال پیشین مکرریم  
 چند روز بازی کردیم الحمد لله و البته که این بازی ما درین دوکان پر بازی ما  
 بیفانده نشده که چون ایشان بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک  
 حضرت ایشان شنود که فرمودند سرگرمی حضرت خواجہ ما قدس سرہ ہر بیت طمان  
 تا زمانی بود کہ معاملہ ما با ہمتا نرسیده بود چون از کار من فارغ شدیم مری گردید  
 کہ خود را از کار شجرت کشیدند و طلاب را با ہوا لہ نمودہ فرمودند کہ این تخم را از  
 بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آیین ہند کشتیم و نیز بعد از وصیت آن  
 خواجہ ذوالبرکات از میان مسوات یکاشت خاصہ مستورہ سودہ برآمد کہ آنجا  
 چہار دائرہ کشیدہ بودہ اند در یک دائرہ ولایت بفتح و اورقم نمودہ و در دائرہ  
 چہار کمان مطلق و از باب از دوازده را از اخص الخواص بعد الصحابہ و ائمتنا  
 رضی اللہ عنہم اجمعین در حواشی آن دائرہ موافق مرتبہ آنان بنوعی کہ در غیب  
 از کشف بلا ریب معاینہ گردیدہ رقم فرمودہ در میان ہمہ آنها دوازده تن  
 را از رؤسای ایشان در ہر دائرہ وجہ اکمل داخل دیدہ اند حضرت ایشان بلا  
 نیز داخل این دوازده یافتہ و نیز آن خواجہ عالی شان مکرر اشارہ بقطبیت حضرت  
 ایشان فرمودہ اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جابجا  
 ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد الایچ میگردد کہ از آنهاست دو فقرہ  
 از نخستین فقرات رسالہ مباد و معا و فقرہ اولی از ان متضمن افاضات رؤسای  
 اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقرہ بعد از تحریر فقرات عراقین در  
 از فصل آئینہ خواهد آمد انشا اللہ سبحانہ بعد از مرخص شدن حضرت ایشان  
 در سفر سوم از پیر نزد گوار خود کہ بعد از ان ایشان ملاقات اینجہا نے مینگشت  
 حضرت ایشان از وہابی بسر ہند شدند روزی چند اینجا گذرانیدہ با مروا اشارہ



متوجه بلده و معظّمه لاهور گردیدند و اکابر و اصحاب اعران بلده مقدم محترم ایشان را بخدمت  
 شمر و ندوبسا از خواص عوام در سلک اراده آن عوثل الا نام درآمدند و صحبت گرم  
 و حلقه و شغل و مراقبه الساعی پذیرفت فاضلی از تلامذه عالم عامل مثنوی مولانا جمال  
 تنوی رحمه الله بقیه گفت در آن سفر اکثر استادان که مولانا می مذکور باشند بنیاز شدند  
 و اخلاص تمام بلا از دست شیخ بزرگوار تو بپرسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا  
 از آن صحبت گرمی شیخ خواستند که چند قدم شایسته مولانا نمایند مولانا پامی اقرار  
 ایشان را بر داشته پیش پامی ایشان نهاد تا شاگردان آن افسراط تواضع مولانا گران  
 نموده چه اعتقاد و ادب حق مولانا از روی علم پیش از ایشان بود و از روی عورع  
 و صفای باطن نیز از ایشان کم نشید انستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نمود معروض  
 داشتیم که این همه تواضع و تذلل از مثل شامی و جی ندارد و فرمود اینها علمای  
 بالله اند و از محرمان اسرار لی مع الله احترام ایشان بر بیان لازم است ما را  
 درین باب معذور بل ما جور و انید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که بولانا  
 مذکور نسبت شاگردی و همسانی داشت باین حقیقت گفت در آن ایام که حضرت  
 ایشان بلاهور تشریف برده بودند مولانا جمال بصحبت آن قدوه ارباب  
 کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید که شما در نهان مع  
 آید میان علم احکام و علم اسرار و از حال و غزنیان سرشار مسئله وحدت وجود  
 که بنظا هر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از کمال اولیا برانند حل آن  
 نزد شما چیست حضرت ایشان سرگوش مولانا برده کلمه چند فرمودند که اشک  
 از دیده مولانا فروریخت و لغزش در بشیره او چون تغییر باب حال میگردد بدست  
 بزبانوی ایشان برده همچنان با کسار تمام مرخص شد کس ندانست که لسان  
 گوهر نشان حضرت ایشان چه گفت و گوشش بوشش مولا باه شفت سه

سه ندانم چه کشتی چه انگشتی که گشته و از دیده خون رتختی به بقریب این قضیه  
 و نسبت توحید کی از غیب اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت  
 باین حقیر نقل کرد که فرمودند در اوائل غلبات شیعیه و اجماعت و سمریان و  
 روزی سید در حضور من بر قلم قطع زود انگشت من بریده شد با چو درین آنجا  
 این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاهور بار بار با سید نقل اصحاب حضور نگاه  
 خبر انتقال خواجه بزرگوار بدار انقراض شیخ ایشان رسید که از غم و غمایت آفاق  
 گشت و شربت شیرین آن نجمناسه رنگین بذاقی بهر تلخ شد حضرت ایشان بجز  
 استماع این خبر متوجه و بی شدند چون بیاریت روضه سنوره مشرف گشتند و  
 عزابری محروم زاد باو هم پیر ما نمودند اصحاب حضرت خواجه شکسته دل را مویها  
 از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار  
 و التماس یاران دل افکار را بجا مانده بقصد احوال آنها پرداختند چنانچه باز نصایح  
 ارشاد و طراوت افاضه و سرگرمی حلقه تما به که در حیات با برکات خواجه باقی باقی  
 قدسنا الله سره و الا قدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجیهات انوار جذبات  
 پر یو امن این خلاصه چیده گشت و میان سرگرمی آن افاد است و افاضات  
 بعضی حاسدان مناع الخیر آن قضیه استفاد حضرت خواجه عالی شان را از ایشان  
 که امر شیوایی مختلف در میان او و شیخ اخصان حضرت خواجه شهاب اذانتند  
 حضرت ایشان بران مطلع گردیده رفیع آن بهضائی که موجب مزید اطلاق و امتداد  
 آنان باشد و نواید رسان آنها بود و هر چند چنانچه چون دیدند که مفید نباید به نسبت های  
 بعضی آنها توجیه نمودند از آن هم مقید نگشتند بل اکثر نشان جمع شده برونده سنوره  
 حضرت خواجه قدس سره رفته توجیه و ایتجا نمودند درین توجیه که از آنها که صاحب  
 کشف بود و نظر در آمد که بر یک ازین درویشان شیخ چنانچه برافروخته بودند

خواجه

ناگاه برق خاطفی در رسید و همه چنانچه عادت توجیه این در ایشان بود و آن برق  
توجه عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکه استفاده ایشان  
رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العود احد بوطن معاودت فرمودند و بعد از  
دو سه روز به پیرامندارت و در میان آوردند حضرت ایشان نیز کرم عفو نمودند و آخر  
حال صفا و صفای بود چنانکه اشاره ازین در ذکر حال خواجه حسام الدین نیز گذشت  
پس حضرت ایشان در شهر مهدی الاخر که راه انتقال شیخ عالمقدار ایشانست بزار  
روفته نمودند و در آنجا از سر آمدند باز رسیدند و در دو سه مرتبه با گره نیز رسیدند  
آورده باشند و نیز از سر رسیدند چنانکه بگردد و آخر عمر که دو سه سال از مزاجت  
سلطان وقت معصوم به عسکر بیخنده بلاد و در ایشان روی داد و در آن نیز حکمتها  
بود که اهل آن بلاد باین سبب بعبت ایشان مشرف شوند و از برکات ایشان  
بهره ورگردند چنانکه از سفری که این بنده در خدمت بود روزی عسکر خواجگی  
از قزاقی معطر رسیدند و مان حضرت ایشان نزدیک بان قریه جاسه گرفته شروع  
در برافراشتن خیمه نمودند و درین میان بنده حضرت ایشان را دید که تنها پیاده  
بگوچه آن قریه در آمدند بنده در قشای ایشان دوید چون مراد بدند فرمودند  
در خاطر افتاد که درین دین مسجدی خواهد بود آنجا رفته وضو سه تازه کرده  
و و گمانه ادا نمایم چند قدم نرفته بودند که مسجدی در کمال صفا ظاهر شد و  
چاست با لوازم اسباب و ضو در محن آن مسجد ایشان وضو کرده بسی و آمدند  
یکه از فقرای آنجا بود از فقیر رسید که ایشان چاکس اند بنده و پانچم  
و ادو سه بزوق تمام دویده رفت و عزیزان را که مفتدای آنجا بود و  
در بهایوس مسجد خانه داشتند و اوصاف حضرت ایشان شنیده بود  
آرزو مند و پدار و ملاقات ذوالبرکات می بوده اما از کبر سن و دیگر توان بعسر

بوده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز یاریده بر اقدام مهابون افتاد و زیبا  
 بمضمون این بیت برکشاد سه بهای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذری بر مقام  
 ما افتد و ایشانرا با جمیع درویشان آنشب بمنزل خود آورد و نیز با آنها نمود و فرود آمد  
 انابت کرده و تعلیم ذکر گرفت و فرزند او و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب  
 حضور شد و در وقت رحمت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن  
 آمد که اینجا زو عده مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلی علمی در خوابم  
 بزرگداشت که مشتمل باشد بر بعضی عرایض شریفه حضرت ایشان که در آن سفر  
 از احوالات فالق و اسرار و حقایق وارده بر بزرگوار خود نوشته اند قدس  
 الله سرها و روحها و انما فصل علینا بر کاتما و فتوحها و آن فصل مخبر اسرار  
 الوصول نیست فصل چهارم در ایراد بعضی عرایض حضرت ایشان و  
 بعضی فقرات مانجوزه از بعضی آن عرایض کترین بندگان احمد بدیده عرض  
 میسازد و حسب الامر الشریف گستاخی بینماید و احوال بر ایشان را معروض  
 میدارد که در شناسه راه القدر متجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا  
 متجلی خاص علیها ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسابلکه در اجزای آنها  
 جدا جدا و القدر منقاد این طائفه گشتیم که چه عرض نمایم درین انقیاد مضطر  
 بودم و ظهوری که درین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و  
 محسنات عجائب که درین لباس بینموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشد پیش  
 ایشان تمام گداخته آب شده میرفتم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی  
 جدا جدا متجلی شد لطافت و حسنی که در طعام لذیذ تر تکلف بود و در ماورای آن  
 بود در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین  
 یک خصوصیت کمال علی تفاوت درجات جدا جدا بود خصوصیات این متجلی

تحریراً بعضی بنوا مقرر سازند اگر در ملازمیت علیهم بود شاید معروض میداشت  
اما در شامی این تجلیات آرزوی بزرگ است و ششم و با بنامها ممکن منوجه بنشدم  
اما مغلوب بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد که این تجلیات نسبت تشریحی حجب  
ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظواهر اصلا منتفی نیست و ظاهراً  
که ازان نسبت خالی و معطل بود باین تجلیات مشرف ساخته اند و همچنان یا ختم که ظن  
اصلاً بزیغ بصر پیدا نیست و از جهات معلومات و ظهورات معروض است و ظاهراً که منوجه  
کثرت در این نسبت بود باین تجلیات مستعد گشته است بعد ازان چند گاه این تجلیات  
رو بچفا آوردند همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت فلک التجلیات  
کان له یکن شیباً مذکور ما بعد ازان یک فتامی خاص رو داد و همانا که آن تعیین  
علیه که بعد از خود تعیین پیدا شده بود و درین فتانم شده و اثرش از مظهران  
آن نموده درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور  
آیدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و مشتم داشتن نیات و خواطر تیر با بطلانات  
عبودیه و نیستی ازان باز ظاهراً گشته اند حق سبحانه و تعالی بیکت توجه حضرت  
ایشان به حقیقت بندگی رسانند منوعاً عرضاً شد که کمترین بندگان احمد بنده عمر  
مهرسانند که از تقصیرات خود چه عرض نمایم ما شاء الله کان وما له فی شاع له لیکن لا حول  
ولا قوة الا بالله العلی العظیم معلوم است که تعلق بمقام فتانی الله و البقا به و اشتقاق  
سجانه بنیابت خود و ساقش ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شیئی است  
و سیر فی السیر چه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرک کیست و اینها  
آن و در هر مقام لوازم و ضروریات آنرا بینمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد  
که اولیاً الله قدس الله سرهم آنرا نشان داده اند و راه فرود گذارند و نمایند  
قبل من قبل بلا علة همچنانکه ذوات اشیا را محصول میداند اصل قابلیت و استعدادات

را نیز محمول و مصنوع میدانند و سبحانه محکوم قابلیت نیست و نشاید که چیزی روی  
 حاکم باشد ز پادیه گستاخی نه نوع بنی باید که حد خود داند منتهی در عینیه رفیع  
 نموده اند چندین مرتبه از برای دفع بعضی امراض توجیه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت  
 و همچنین احوال بعضی مدنی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود و نیز از برای دفع آلام  
 و شاید آنها توجیه کرده شده اما حال قدرت بر توجیه نمانده است که بر هیچ چیز خود را  
 جمع نمیتوانم ساخت بعضی شداید از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از  
 منکلمات این جانب را با تامل ویران ساختند و جلا وطن نمودند و اجمالاً بخاطر  
 عجز از کلفت راه نیافت چه جای آنکه بدانها بخاطر گذرد و منتهی ستمها بر این عریفیه  
 است که چنانکه سابقاً تعلق ارادت بر ادوات بر طرف شده بود لیکن اصل ارادت  
 مانده بود و چنانچه معروض داشته بود و الحال ارادت هم از هیچ برآمد و بنسبت لامراد و لا ارادة  
 و صورت این فنایم در نظر آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده قایلین  
 گشت چون در تحریر آن علوم بواسطه وقت و غموض تعمیری بود و لاجرم عنوان قلم  
 را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقیق این فنا و افااضه علوم یک نظر خاص  
 در ماوراء وحدت پیدا شده هر چند مضر است که در ماورای وحدت نظری  
 نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه میباید معروض میدار و تا زمانی که یقین است  
 بر نوشتن جرات نمود و هیچ شبهه در آن راه نمی یابد هر چند در نظریه وحدت است  
 و نه و راه آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بدانند تا محقق را و راه آن داند  
 حیرت و جهل بهمان صرافت است و ازین دید هیچ تفاوتی نشده بیند نام چه عرض  
 نماید همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال نمی شبه متحقق است  
 استغفر الله و التوب لے اللہ من حج ناکره اللہ قولاً و فعلاً حاضر و ناظر او ایضاً  
 این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه ازین صفات میدانستیم فی الحقیقه

فخامی خصوصیت صفات مابداً متبایز آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده  
بودند و خصوصیات را اهل گذشته بحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الابداج  
و الاذواج نیز بر طرف شده قهرمان احدیت بیخ چتر انگذاشته تمیز که از مرتبه  
علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود مانند تمام نظر بر خارج آمده کان الله لم  
یکن معه شیء الا ان کما کان ابن زمان مطابق حال گذشته و سابقاً علم بمضمون  
این حدیث بوده منہما از عنایات خداوندی جل و علا که برکت توجہات علیه  
حضرت ایشان علی التواتر و التواتر فائض دارند عرض نماید من آن  
خاکم که ابرو بهار سے کہ کند از لطفت بر من قطره باری؛ اگر بر روید از تن صدیق  
جو سوسن شکر لطفتش کے تو انم؛ هر چند اطهار این قسم احوال موجب جرات گستا  
است و مشعر افتخار و مہابات سے ولی چون شہ مرا برداشت از خاک؛ سرودگر  
بگذرانم سر بر افلاک؛ ابتدا در عالم صحو و بقا از او آخر ماہ ربیع الآخر است و تا حال  
بقای خاص در ہر یک مدتی مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذالی حضرت شیخ محمد بن  
است قدس سرہ در صحنی آمدند باز بسکرمی برند و در نزول معروج علوم غریبہ  
و معارف عجیبہ افاضہ می فرمایند و با حسان و شہو و خاص در ہر مرتبہ کہ مناسب  
بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماہ مبارک رمضان بقاے  
مشرف ساختند و احسانی میسر شد کہ چہ عرض نماید میداند کہ نہایت استعداد تا آنجا  
بودہ و وصلے کہ مناسب حال بود و ہم اینجا میسر گشت ہر چند فتا انم باشد بقای  
مرتب بران اکمل خواهد بود و ہر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و ہر چند صحو بیشتر  
اقاضہ علوم موافق شریعت عرفانی افتد چہ کمال صحو انبیا را بود علیہم الصلوٰۃ والسلام  
معانی کہ از ایشان سرزودہ شرایع است و عقایدی کہ در ذات و صفات بیان  
فرمودہ اند و مخالفت ظاہر آن از یقینہ شکر است الحال معارفی کہ باین کینہ

فانقض اندکة تفصیل معارف شرعی است و بیان آنها و علم استدلال کشفی و غیره  
 و رو با میگردد و مجمل مفصل میشود سه گزینیم شرح این بحد شود و بی ترسم که مبادا منجر  
 بگستاخی شود بنده باید که صد خود و اندر شد علی الاطلاق جل شانہ بپرکت توجه است  
 علیه بهر دو طریق جذب و سلوک تربیت فرموده و بهر دو صفت جمال و جلال  
 مبرلی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت این  
 تربیت متحقق شدن است بحجت ذاتی پیش تحقق آن امکان ندارد و محبت  
 ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوی است پس تا زمانی  
 که علوم تمام از ساخت سینه رفته نشود و بجهل مطلق متحقق نشود و از فنا بهره ندارد  
 و این حیرت و جهل دائمی است امکان زوال ندارد و نه آنست که گاهی حاصل  
 شود و گاهی زائل گردد و نهایت مانع الباسبیش از بقا به حالت محض است و بعد  
 از بقا به حالت و علم با هم جمع و عین نادانی و شعور است و در عین حیرت بحضور که  
 این موطن حق الیقین است که علم و عین حجاب بگردان پذیرند و علم که پیش از جهال  
 حاصل شود و از چیز اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و  
 اگر شهود است هم از خود اگر معرفتست با حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر  
 در برون است بی حاصل است اگر چه در خود نظر داشته باشد از نظر برون  
 بالکل منقطع میباشد و که حضرت خواجه بزرگ قدس اندر سه میفرمایند که اول بقا  
 بعد از فنا و بقا هر چه می بیند در خود می بیند و هر چه می شناسد در خود می شناسد  
 و حیرت ایشان در وجود خود است از بنجام صریحاً معلوم میشود که شهود معرفت  
 و حیرت و نفس است در برون و بچکدام اینها نیست تا زمانی که بی  
 ازین نشانه در برون است اگر چه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد  
 فکیف البقاء نهان به مرتبه در فنا و بقا نیست و این فنا مطلق است و مطلقاً



عام است و بقایا اندازه فتناست لهذا بعضی از اهل التذلل به از تحقق بقنا و تقادیر و  
 نیز مشهور دارند اما نسبت به این عزیزان فوق همه نسبتها است هر که هر  
 تراشد قلندری و اندیشه هر که آینه دارد و سکندری و این نسبت حضرت خواج  
 عبد الخالق است و تمام و مکمل آن حضرت خواجدها حضرت خواجدها، الحق و الخ  
 است المعروف بنفشین قدس الله سرها منها عجب کاری است اولاً هر چه  
 مصیبت که واقع میشود باعث سرور و فرحت میشود بل من مزید میگفت و هر چه  
 از امتعه و بنویه کم میشود خوش می آید و این قسم را آرزو میکرد و حالاً که بعالم اسباب  
 آورده اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد و اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول  
 نوعی از حزن رو میدهد هر چند سبب عزت لائل میشود و هیچ نماند و چنین اگر پیش ازین  
 و عیبها و از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نه رفع آن میبود بلکه استئصال امر  
 او عوالت بود حالاً مقصود و عارض بله و مصایب است و خوف و جبری که  
 زائل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سر بود و هر چه عوالم انکس  
 است از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در این است که مقصود از و عارض  
 بلا نبود بل را این غم خوش نمی آید لیکن حال غالب بود بخاطر میگذاشت  
 که دعای انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد نخواهند حالاً که بان حالت  
 ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعای انبیا  
 علیهم الصلوات و التسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بوده  
 نه مجرد استئصال امر بعضی امور که رو میدهد بحسب امر گاه بعضی آن گستاخی  
 بنماید منها هر چه از مسئله وحدت وجود و توابع آن گفتند در اوایل  
 حال بان مشرف ساختند و شهود احدیت در کثرت میسر شد از ان مقام  
 بدرجات بالا بروند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند و الا مصداق

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته شده و اشارات و رموز  
 اجمالیہ در کلام شریف بعضی از بزرگان هست لیکن گواہ عدل و صحت آنها  
 موافقت ظاہر شریعت غیر اندازند و هیچ موافقت حکما و اصول معقول آنها  
 ندارند بلکه از علماء اسلام جماعہ کہ مخالفت باہل سنت دارند با اصول آنها نیز  
 موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شدہ است پیش از فعل  
 قدرتے ندارد و قدرت بقارتہ فعل سے بخشند و تکلیف بر سلاست سہا  
 و اعضا پدیدارند کما قرہ علماء اہل السنۃ و دین مقام خود را بر قدم  
 حضرت خواجہ شہید قدس سرہ الاقدس سے پادار ایشان دین مقام  
 بودہ اند و حضرت خواجہ علماء الدین را قدس سرہ نیز ازین مقام نصیب  
 هست و از بزرگان این سلسلہ علیہ حضرت خواجہ عبدالخالق اند قدس اللہ  
 تعالیٰ سرہ الاقدس و مشائخ با تقدم حضرت خواجہ معروف کریمی و امام دانا  
 طائی و خواجہ حسن بھری او جنیب نجفی قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم التقدر  
 حاصل اینہم کمال بعد بگمانگی کار از معالجہ گذشتہ است تا زمانے  
 کہ حجب بندول بودہ اند سے و اہتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون  
 بزرگے او حجاب اوست مع فلاطیب لہا دلارانی آہ مگر کمال بگمانگی  
 ونے مناسبے را وصل و اتصال نام نہادہ اند ہیات ہیات ہیات ہیات  
 یوسف زینجا موافق خالست سے و افکنندہ دوت این آوازہ از دست  
 کز و پر دست دوت گویان بود پوست بہ شہود کجاست و شاہد کیمست  
 و شہود چیمست ع خلق را روے کے نماید اوہ ماللتراب و رب الارباب  
 خود را بندہ مخلوق غیر مقدور میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر  
 حق را عزوجل میداند غیر این بسیج نیست اثبات میکند غیب مرافق کجا

ع در کدام آمینه در آید او؟ منهدم می است که احوال خدیر علیه علیه اطلاق  
 ندارد و نگار است سه عجب نیست اگر زنده شود جهان عزیز چون از آن خضر  
 جدا مانده پیاسه برسد میدانند که شایان دولت حضور نیست ع این بسکه  
 رسد ز دور بانگ جبرسم به عجب کار و بار است نهایت بعد از قربت پیدا  
 و نهایت فراق را وصل گفته اند گویان حقیقت در ضمن این اشاره نفی  
 قرب و وصال کرده اند شعر کفایت الوصول لیس سعاد و در نهان قتل الجبال  
 و در ضمن حدیث پس حزن ابدی و فکر طعمه لاجرم و امن آمد مرا و آنرا نیز آخر  
 الامر بار او در هر یک پایا شد و محبوب را بجهت محب محب پیدا بد گشت آتش  
 وین علیه من الذمات اکتهاها و من التحيات افضاها با وجود مقام مراتب  
 و محبوبیت از محبت آمد و از مرچین گشت لاجرم از حال او شیر دادند که کان  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم متواصل الحزن دائما الفکر و آنسرور فرموده  
 علیه الصلوات و السلام ما اودى بنى مثل ما اودى محبان بار محبت  
 توانست کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصیده پایا نه ندارد  
 ع قصة العشق لا انفصام لها؛ منهدم چون حضرت حق سبحانه تعالی از برکت  
 توجهات علیه از رفیت احوال محرم ساخت و از تلویح به تکلیف مشرف گردانیده حاصل  
 کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز بجز و از قرب جز بعد حاصل نشد  
 و از معرفت جز بکثرت و از علم جز جهل نیفرود لاجرم در عرضه داشت تمام توقف  
 واقع شد عجب نیست که حالا بحق نبیند مشرف ساخته اند که در آن موطن علم  
 و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در آن جمع اند و عین حیرت و سنه  
 نشانه علم و شعور است و نفس غیبت حضور است با وجود علم و معرفت  
 جز از یاد وصل و بگری نیست ع عجب نیست که من و اصل و سرگردانم

عند تعالیٰ محض عنایت بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات از زانی است  
 است فوق مقام ولایت مقام شهادت و نسبت ولایت بشهادت نسبت  
 تجلی صورتی است بل بعد ما بینهما اکثر من بعد هذین التجلیین و فوق  
 مقام شهادت مقام صدیقته است و تفاوتی که میان این دو مقام است  
 اجل من ان یغیر عنده بعبارة واعظم من ان یسار الیه با شماره و فوق آن  
 مقامی نیست الا نبوة علی اهلها الصلوات والتسلیمات و نشاید که میان  
 صدیقته و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محالست و این حکم بحالیت و کشفون  
 صحیح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل القدر واسطه میان این دو مقام  
 ثابت کرده اند و بقربت نامیده اند بان نیز مشرف ساختند و بر حقیقت  
 آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار و تضرع بیشتر اولاً همان طور که بعضی  
 اکابر فرموده اند ظاهراً هر شد اثر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول  
 آن مقام بعد حصول مقام صدیقته است در وقت عروج اما واسطه بودن  
 محل تامل است بعد از ملازمت صورتی انشاء الله تعالی حقیقت را بتفصیل  
 عرض خواهد کرد و آن مقام پس عالی است در منازل عروج فوق آن مقامی  
 معلوم نیست و زاید است و جو و بزوات جل و علا و در مقام ظاهر میشود چنانکه  
 مقرر علماء ائمه حق است شکر الله تعالی سعیدهم و اینجا وجود هم در راه میماند  
 و فوق آن عروج واقع میشود ابوالکارم رکن الدین شیخ علاء الدین و در بعضی  
 مصنفات خود میفرمایند و فوق عالم الوجود عالم الملك الودود و مقام صدیقته  
 از مقامات بقاست که در عالم دارد و پایان تر از آن مقام مقام نبوت  
 است که در الحقیقه بالاتر است و کمال صحو و بقاست مقام قربت لیاقت  
 برزخیت این دو مقام ندارد که رویش به تشریح صرف است و تمام عروج است

نشان مابینهاست در پس آینه طوطی صفتش داشته اند هر چه استادانزل گفت  
 بگویند بگرد علوم شرعیہ نظر بر استدلایه را ضروریہ کشفیه ساخته اند از  
 نظر بر ضروریہ آوردند شش شخص از خواجہ بزرگ مقدس اللہ تعالیٰ  
 سرہ الاقدس پسید کہ مقصود از سلوک چیست فرموده اند تا معرفت  
 اجمالی تحصیل شود و استدلال کشفی کرد و بفرمودند کہ علوم دیگر سوائے  
 آنها حاصل شود آرسے در راه علوم و معارف بسیار و میدهند کہ از آنها  
 مے باید گذشت و تا ما بہ النہایہ کہ مقام صدیقیت است نرسد ازین علوم  
 بیرون مے یابد فیالبت شرعی ان من اهل اللہ القائلین بحصول هذا المقام  
 الشریفین لا نفسهم و لیس لهم مناسبه بعلوم هذا المقام و معارفه فبما جہ  
 و فوق کل ذی علم علیہ و برسد سمد قضایہ قدر نیز اطلاع و آوند و آنرا  
 شش اعلام فرمودند کہ بیج وجه بہ اصول ظاہر شد بعینت مخالفست الامر  
 نیاید و از انحصار ایجاب و شایبہ تجزیر او منفرد است و ظهور بشایبہ  
 لیلہ الہدراست عجب است کہ با وجود عدم مخالفست بہ اصول شریعت  
 این سائلہ را چرچ پوشیده داشته اند اگر شایبہ مخالفست میداشت  
 انخفا و ستر مناسب بود لیسال عما یفعل **س** کہ از ہر آنکہ از ہم توہ کشاید  
 زبان جریہ تسلیم تعین و علوم و معارف در رنگ نیسان میریزند کہ قوت  
 مدرکہ از تحمل آن عاجز میشود قوت مدرکہ مجر و تقیر است کہ لاجل عطایا  
 الملک الا مطایبا و اہل شوق آن بود کہ این علوم غریبہ را در قیام کتابت  
 آورده شود اما توفیق مے یافت و ازین مورد بار بود آخر الامر تسلی  
 فرمودند کہ مقصود از افاضت آن علوم حصول ملکہ است و پاو کرد  
 آن علوم چنانچہ طلبہ علوم تحصیل علوم براسے آن میکنند کہ ملکہ مولویت

ہم رسانند نہ اندک حفظ اصول صرف نحو و غیرہا کنند لکن عرا یضہ الشریفہ  
 روح اللہ روح صاحبہا و جناب خواجہ عالیشان نیز در جواب ہر یک از  
 عرا یضہ حضرت ایشان صحیفہ گرامی بزرگداشتہ ارسال فرمودند  
 و زبان ثنائی و دعائے ایشان کشودہ و بصحرت و بلوغ مرتبہ تہمت  
 آن احوال و اسرار حکم نمودہ چنانکہ در یکے از ان گرامی صحیفہ قلم محرم  
 آورده اند کہ پنجہ از کثوف مذکور شدہ طریق آن پنجایت مرتضیٰ و صحیح  
 و مستقیم و مستحسن است چون این طریق شمار سببے واقع شدہ کہ نے  
 قول و زبان چیز ہا کثوف میشوند حاجت نیست کہ بیان ہمہ وجوہ نمودہ  
 انشاء اللہ بعد از ملاقات پنجہ باید گفت بجنور کفہ خواجہ شد انہم  
 کلامہ العالی قدس اللہ سرہ قائمہ و ایضا وعدہ ابراود و فقرہ از فقرات  
 رسالہ مبدی و معا و حضرت ایشان در آخر این عرا یضہ رفتہ ہاں وعدہ  
 نیز و فال لازم است و آن دو فقرہ اینست کہ مرقوم میگردد و فقرہ اولے  
 در پیشے را ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانہ اورا  
 بیکی از خلفائے خاندانہ حضرت خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم  
 رسانید و از انجا طریقہ بزرگواران اخذ کردہ ملازم صحبت آن عزیز گشت  
 بہرکت توجہ آن بزرگ جذبہ خواجہا کہ از بہت استتلاک در صفت قیوت  
 میخیزد اورا حاصل گشت و از طریق اندراج النہایتی الہدایہ نیز شہرے  
 میسر شد بعد از تحقیق این جذبہ کار او سہل و کفر یافت و این راہ را نیز  
 روحانیت اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ و تقدس وجہ المقدس بہما  
 رسانید یعنی با سببے کہ رب اوست و از ان اسم قابلیت اوست کہ معجز حقیقت  
 محمدیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و الحجۃ بدو روحانیت حضرت خواجہ

نقش بند قدس اللہ تعالیٰ سرہ عروج نمود و از آنجا بدستگیری روحانیت حضرت  
 فاروق رسیخه اللہ تعالیٰ عنہ فوق آن قابلیت استعملا میسر شد و از آنجا  
 تا مقام که فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کالتفصیل است مرا مقام  
 و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدی است بمرسیت  
 روحانیت حضرت رسالت خاتمه علی صاحبها الصلوة والسلام والچیہ ترقی  
 واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحوست انداز روحانیت حضرت  
 خواجہ علاؤالدین عطار که خلیفہ حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ  
 سردارها قطب ارشاد بوده اند بآن درویش رسید نهایت عروج  
 اقطاب تا این مقام است و دائره طلبت تا این مقام منتهی میشود بعد  
 ازان ما اصل خالص است متمیز به نخل طائفه افراد بوصول باین دولت  
 ممتاز اند بعضی از اقطاب را بواسطه مصاحبت افراد تا مقام متمیز  
 عروج واقع میشود ناظر اصل متمیز بطل میگردند اما وصول باصل خالص  
 یا نظر بآن علی تفاوت در جات هم خاتمه افراد است ذلک فضل اللہ  
 یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت  
 قطبیت ارشاد بعد از وصول تا بمقام که مقام اقطاب است ازان  
 سرور دین و دنیا علیہ الصلوات المبارکات والتحیات الذاهیات عنایت  
 شده و باین منصب سرافراز ساختند بعد ازان عنایت خداوندی جل شانہ  
 و عم احسانه شامل حال او گشت و از آنجا متوجه فوق ساخت یک دفعه باصل  
 متمیز برو و فتای در آنجا میسر شد چنانکه در مقامات سابقه و از آنجا بمقامات  
 اصل ترقی ازرانی فرموده باصل الاصل رسانید و عروج اخیر که عروج در مقامات  
 اصل است مدو از روحانیت حضرت عظیم غوث محی الدین شیخ عبد القادر بود

قدس الله تعالی سره الاقدس و بقوت تصرف ازان مقامات گذرانیده  
 باصل الاصل و اصل گردانیدند و از آنجا بعالم باز گردانیدند چنانکه از هر مقامی  
 باز میگردانیدند و آن در ویش را اما به نسبت فردیت که عروج اخیر مخصوص آنست  
 از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود پدر بزرگوار او را از عزیزی که جذبه قوی بود  
 و بخوارق مشهور بودند بدست آمده لیکن آن در ویش بواسطه ضعیف غیرت  
 خویش و قلت ظهور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع سن ازل  
 سلوک در خود نمی یافت و اصلاً آنرا معلوم نمیداشت و نیز آن در ویش  
 توفیق عبادات ناقله خصوصاً او اسک صلوٰة تا فله مدد سے از پدر سے  
 است و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود که در سلسله همیشه بوده اند  
 حاصل شده بود و ایضاً آن در ویش را معلوم کردی از روحانیت حضرت  
 علی بن ابی طالب و علیه الصلوٰة والسلام و التیجیه لیکن تا زمانیکه از مقام اقطاب  
 نگذشته بود اما بعد از عبور ازان مقام و حصول ترقیات عالیہ اخذ علوم  
 از حقیقت نمود است و در خود بخود از خود بیاید غیری را مجال فائده است تا در میان  
 در آید و ایضاً آن در ویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله بالند است  
 بمقام مشایخ سلاسل دیگر هم عبوری واقع شد و از هر مقامی نصیبی وافر گرفت  
 و مشایخ آن مقام مدد و معاون کار او شدند و از خاصه های نسبتهای خویش  
 نصیبی اول بمقام اکابر شیعیه قدس الله و اسرار هم عبوری واقع شد و ازان  
 مقام حظی وافر نصیب او گشت و ازان مشایخ مقام روحانیت حضرت خواجه  
 قطب الدین پیش از دیگران امداد فرمود و الحق ایشان در ان مقام شان عظیم  
 دارند و پیش آن مقام اند بعد ازان مقام اکابر کبر و تبه قدس الله تعالی از ان  
 گذری واقع شد آن هر دو مقام با اعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در وقت



نزول از فوق بجانب بطن آن شاه راه است و مقام اول بجانب بسیار آن طرف  
 مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد از آن راه بمقام فرود  
 میروند و نهایت نهایت میسرند افراد تهتار از راه دیگر است یعنی قطبیت ازین راه  
 نمیتواند گذشت تا این مقام در میان این مقام صفات و این شاه راه واقع شده است  
 کما که برنج است میان این دو مقام از هر دو جهت بوده و راست و مقام اول از جانب  
 دیگر از آن شاه راه واقع شده است که بصفت مناسبت کم دارد بعد از آن  
 بمقام اکابر هر دو پدید که از شیخ شهاب الدین این طرف اند قدس القدر السلام  
 عبور واقع شده است این مقام شریف نور اتباع سنت است علی مصدر با الصلوة  
 والسلام والتجته و مزین است نورانیت مشاهد فوق الفوق و توفیق عبادات  
 فوق آن مقام است یعنی سالکان سپیده که عبادات نافله مشغولند و بان آرام  
 دارند یعنی از آن مقام بواسطه مناسبت بان مقام یافته اند بلاصالحه  
 عبادات نافله مناسب آن مقام است دیگر اگر از ابتدا میان و مشبهان بواسطه  
 مناسبت بان مقام و آن مقام درین شگرفست آن نورانیت که درین مقام  
 مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشهور این مقام بواسطه کمال اتباع  
 عظیم ایشان و رفیع القدر اند در این جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا  
 درین مقام پیسر شده است در مقامات دیگر اگر چه با اعتبار خروج فوق اند میسر است  
 بعد از آن بمقام جذب فرود آورند و این جمیع مقامات جذباتی اند از راه  
 از آنجا نیز فرود آورند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت  
 بیام است و ارشاد و تکمیل بجز و آوردن باین مقام تعلق دارد و درین  
 مقام فرود آورند پیش از آنکه درین مقام تکلیف پیدا شود باز عروج واقع  
 ازین زمان حاصل را نیز در رنگ ظل و گذاشت ازین عروج